


نوع مقاله: ترویجی

تبیین معرفت‌شناختی واقع‌گرایی، مبانی و مؤلفه‌های آن در گزاره‌های اخلاقی

کچ حسن رهبر / استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان

h_rahbar@theo.usb.ac.ir

 orcid.org/0000-0003-1586-1367

kmusakhani@gonbad.ac.ir

<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>

کاظم موسی‌خانی / استادیار گروه الهیات دانشگاه گنبد کاووس

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۸

دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۰

چکیده

یکی از دیدگاه‌ها پیرامون چیستی گزاره‌های اخلاقی، واقع‌گرایی است. در باور واقع‌گرایان، ورای گزاره‌های اخلاقی واقعیتی نهفته است و ارزش صدق و کذب آنها خارج از اذهان ماست. به تعبیری، اینکه ما چگونه می‌اندیشیم در وجود گزاره‌های اخلاقی و اصالت و واقعیت آنها بی‌تأثیر است. باور به واقع‌گرایی بر مبنای دیگری استوار است که از آن به شناخت‌گرایی تعبیر می‌کنند. شناخت‌گرایان بر این باورند که اولاً احکام اخلاقی صدق و کذب‌پذیرند و ثانیاً صدق‌شان در نهایت به‌وسیله واقعیت‌های در دسترس، به‌دست می‌آید. آن سوی واقع‌گرایی، ناواقع‌گرایی و در نتیجه، ناشناخت‌گرایی است که عواقبی همچون افتادن در دام نسبیّت و بی‌معنایی احکام اخلاقی را در پی دارد. مقاله می‌کوشد به روش کیفی، توصیفی و تحلیلی مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای به تبیین هویت معرفت‌شناسانه گزاره‌های اخلاقی بپردازد و ضمن بیان تعریف و مبانی واقع‌گرایی، نتایج ناواقع‌گرایی را بیان کند.

کلیدواژه‌ها: فلسفه اخلاق، واقع‌گرایی، ناواقع‌گرایی، شناخت‌گرایی، ناشناخت‌گرایی.

مقدمه

گزاره‌های مورد مطالعه واجد ارزش صدق عینی مستقل از آلات معرفت آن گزاره‌ها هستند؛ به عبارت دیگر، صدق و کذب آنها براساس وجودی واقعی که مستقل از ما هستند معین می‌شوند. از این رو، واقع‌گرایی اخلاقی یعنی باور به این امر که گزاره‌های اخلاقی ارزش صدقی عینی دارند که از ابراز معرفت آن گزاره‌ها مستقل است و صدق و کذب آن گزاره‌ها مبتنی بر وجودی واقعی که آنها مستقل از ما دارند، تعیین می‌شود (حسینی، ۱۳۸۱).

دیوید مک ناوتن در اثر خود با عنوان *بصیرت اخلاقی* بیان می‌کند: الف) حقایق اخلاقی در عالم وجود دارند و به تبع آنها اوصافی نظیر خوب، بد، درست، نادرست، فضیلت و رذیلت که به حقایق غیراخلاقی نیز تحویل پذیر نمی‌باشد، محقق‌اند. ب) این حقایق از آگاهی ما (حالتی که در آن حالت می‌اندیشیم و صحبت می‌کنیم) و از امیال، گرایش‌ها و احساسات ما مستقل‌اند. ج) گزاره‌های اخلاقی قابلیت صدق و کذب دارند و به بیان دیگر، گزاره‌های اخباری‌اند که خبر از واقعیتی می‌دهند که می‌تواند صادق یا کاذب باشند. د) دست‌کم برخی از گزاره‌ها و ادعاهای اخلاقی صادق‌اند (مک‌ناوتن، ۱۳۸۰، ص ۷۵-۷۶).

اما واقع‌گرایی در مواردی مانند «عدل خوب است» هم شامل مفاهیم می‌شود و هم شامل گزاره‌ها. بنابراین باید واقع‌گرایی را از این دو منظر نگریست. لذا ابتدا به واقع‌گرایی مفاهیم و سپس به واقع‌گرایی گزاره‌ها می‌پردازیم.

۱-۱. واقع‌گرایی در حوزه مفاهیم اخلاقی

هر گزاره و حکم اخلاقی از اجزایی تشکیل می‌شود؛ مثلاً گزاره «عدل خوب است»؛ موضوع آن «عدل» و محمول آن «خوب» است. هر یک از این اجزا یک مفهوم است. مفهوم ماهوی در واقع صورت ذهنی یک مصداق است که در خارج از ذهن وجود عینی دارد. مثلاً مفهوم میز، صورت ذهنی است از واقعیت میز که در خارج وجود دارد. اما مفهوم در یک دسته‌بندی به کلی و جزئی تقسیم می‌شود. مفهوم کلی مفهومی که قابل صدق بر کثیرین است؛ درحالی که مفهوم جزئی صرفاً قابل صدق بر امر واحد است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۸).

مفهوم کلی نیز به نوبه خود به سه قسم تقسیم می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹): الف. معقولات اولی یا مفاهیم ماهوی: این معقولات و مفاهیم

آیا ورای احکام اخلاقی، واقعیتی هست؟ به عبارت دیگر، آیا احکام اخلاقی واقع‌نما هستند یا صرفاً به تبیین امری مذموم یا ممدوح در ذهن اشاره می‌کنند؟

این سؤال و سؤالاتی از این قبیل، مقدمه‌ای است برای بحث از واقع‌گرایی اخلاقی. بدون شک اعتقاد به واقع‌گرایی در اخلاق، یک نتیجه و ناواقع‌گرایی در احکام اخلاقی، نتیجه دیگری را برای باورمندان به آن رقم خواهد زد. انسان در طول حیات خود همواره با احکام اخلاقی و قضاوت‌های اخلاقی روبه‌روست: عدل خوب است، ظلم بد است. این احکام و احکامی از این قبیل دائماً توسط ما و اطرافیان ما به کار برده می‌شود. اینکه ما به ماهیت این احکام چگونه می‌نگریم، در نحوه باور ما به این احکام مؤثر است. طبیعتاً کسانی که در ورای این گزاره‌های اخلاقی معتقد به واقعیتی هستند، دیدگاهشان به احکام اخلاقی در مقایسه با ناواقع‌گرایان به این گزاره‌ها متفاوت خواهد بود. از این رو، تلاش می‌کنیم در این نوشتار با توسل به دیدگاه‌ها در باب واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی، ضمن تعریف واقع‌گرایی اخلاقی، به مبانی آن و ثمرات و نتایج آن بپردازیم. در باب پیشینه پژوهش در حوزه واقع‌گرایی مقالاتی به چاپ رسیده که عمده آنها به خود مسئله و تعریف واقع‌گرایی یا ربط آن در دیگر مسائل پرداخته است؛ مانند: «چیستی واقع‌گرایی اخلاقی» (حسینی، ۱۳۸۱)؛ «اخلاق دینی و واقع‌گرایی اخلاقی» (لگنهاوسن، ۱۳۹۴)؛ «واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی و موضع اخلاقی کانت» (دباغ و صبرآمیز، ۱۳۹۱). اما نگارندگان می‌کوشند در این پژوهش ضمن تعریف واقع‌گرایی به بیان مبانی و مؤلفه‌های آن بپردازند و علاوه بر این، عواقب ناواقع‌گرایی را نیز یادآوری کنند.

در این مسیر، ضمن بررسی دیدگاه‌های مختلف در باب واقع‌گرایی، به تحلیل آنها خواهیم پرداخت و سپس به نظرات خود در این حوزه به‌عنوان نظر مختار می‌پردازیم. همچنین، واقع‌گرایی اخلاقی می‌تواند ارتباط مستقیمی با واقع‌گرایی معرفت‌شناختی داشته باشد و بنابراین ضروری است که از منظر معرفت‌شناختی نیز به بررسی واقع‌گرایی بپردازیم.

۱. تعریف واقع‌گرایی

متفکران درباره واقع‌گرایی تعاریفی ارائه کرده‌اند؛ مایکل دامت، واقع‌گرایی را به این نحو معرفی می‌کند: باور به این امر که

۲-۱. شناخت‌گرایی اخلاقی

در بین فیلسوفان کسانی که در ذیل عنوان شناخت‌گرا قرار می‌گیرند بر این باورند که احکام اخلاقی از زمره باورند و باور می‌تواند صادق یا کاذب تلقی شود. ایشان معتقدند که احکام اخلاقی واجد صدق و کذب‌پذیری‌اند. در آن سو، ناشناخت‌گرایان بر این اندیشه‌اند که احکام اخلاقی بر یک نحوه ناشناخت‌گرایانه، مانند عواطف، امیال و آرزو دلالت می‌کند؛ و این امور، واجد صدق و کذب‌پذیری نیستند. بنابراین بر مبنای ایشان، احکام اخلاقی ارزش صدق و کذب‌پذیری را در خود واجد نیستند (سروش و صبرآمیز، ۱۳۹۱).

شناخت‌گرایان خود می‌توانند در دو گروه بگنجد: شناخت‌گرایی قوی و شناخت‌گرایی ضعیف. شناخت‌گرایان قوی بر این باورند که: الف. احکام اخلاقی دارای ارزش صدق و کذب‌اند؛

ب. صدق آنها در پایان به وسیله واقعیت‌های در دسترس حاصل می‌شود.

مورد اخیر برای شناخت‌گرای قوی این معنا را می‌رساند که او بر این باور است که گزاره‌های اخلاقی مدعیاتی هستند درباره آن واقعیاتی که ما امکان آن را داریم که آنها را ادراک کنیم (همان).

گروه دوم از شناخت‌گرایان را شناخت‌گرایی ضعیف می‌نامند. ایشان با شناخت‌گرایان قوی موافق‌اند که احکام اخلاقی واجد ارزش صدق و کذب‌اند؛ اما بر این باور نیستند که احکام و ویژگی‌های اخلاقی در نهایت به واقعیتی مستقل از ما اشاره داشته باشند. به عقیده این گروه، احکام اخلاقی به نیروی ذهنی وابستگی دارند که آنها را به‌دست می‌آورد. پیروان مذهبی خاص امکان این را دارند که با هم گفت‌وگو و بهترین راهکار را برای مشکل مذهبی خود بیانند بدون شک گزاره‌هایی که میان ایشان برقرار می‌شود از نظر آنها صدق و کذب‌پذیرند و معرفت‌افزا هستند؛ اما اینکه صدق و کذب این گزاره‌ها می‌بایست به‌وسیله امور واقع حاصل شود، در باور یک شناخت‌گرای ضعیف، مورد اشکال است. مثال روشن یک شناخت‌گرایی ضعیف، اندیشه توصیه‌گرایی هیر، فیلسوف اخلاق انگلیسی است. وی مدعی است که مفاهیم اخلاقی به‌هیچ‌عنوان ارتباطی با عالم خارج ندارند و خاصه‌های اخلاقی نیز به‌هیچ‌عنوان در عالم پیرامون پیدا نمی‌شود؛ اما به عقیده او، گزاره‌های اخلاقی به‌گونه‌ای، صدق و کذب‌پذیرند (همان).

که در خارج از ذهن دارای مصداق هستند و اصطلاحاً مابزای خارجی دارند؛ مانند مفهوم میز که در خارج از ذهن مصداق دارد و می‌توان به آن اشاره حسی کرد و آن را شناخت.

ب. معقولات ثانی منطقی: این مفاهیم به‌گونه‌ای هستند که صرفاً در ذهن هستند و هیچ مصداقی و مابزایی در خارج از ذهن ندارند؛ مانند مفهوم کلی، که در عالم خارج از ذهن نمی‌توان چنین مفهومی را مورد اشاره قرار داد.

ج. معقولات ثانی فلسفی: این نوع مفاهیم که از مقایسه بین اشیا به وجود می‌آید، در واقع در خارج وجود ندارند؛ اما منشأ انتزاع در خارج دارند. مانند مفهوم علیت که در خارج مصداقی وجود ندارد که اشاره کنیم و آن را بشناسیم؛ اما منشأ انتزاع وجود دارد که از آن طریق علیت را بشناسیم.

اما مفاهیم اخلاقی از کدام سنخ‌اند؟ باتوجه به آنچه گفته شد، مفاهیم اخلاقی از سنخ معقولات ثانی فلسفی‌اند. مفهوم خوبی یا بدی، مستقلاً در خارج وجود ندارد؛ اما منشأ انتزاع در خارج دارند؛ و لذا مقصود از واقع‌نمایی مفاهیم اخلاقی همان واقعیتی است که از معقولات ثانی فلسفی مستفاد می‌شود.

۲-۱. واقع‌گرایی در حیطه گزاره‌های اخلاقی

با توجه به آنچه از نظر گذشت و نیز با عنایت به اینکه هر گزاره و حکم اخلاقی از یک موضوع و محمول تشکیل می‌شود؛ واقع‌نمایی در مفاهیم، واقع‌نمایی در گزاره‌ها را در پی خواهد داشت. مثلاً «عدل خوب است»، تشکیل یافته از مفهوم «عدل» و مفهوم «خوب است» و با توجه به آنچه در باب مفاهیم اخلاقی گفتیم، گزاره‌های اخلاقی نیز واقع‌نما هستند و از واقعیتی در ورای خود خبر می‌دهند.

۲. مبانی واقع‌گرایی اخلاقی

واقع‌گرایی مبتنی بر مبانی‌ای است که شالوده بحث پیرامون آن را می‌سازد و نظریه‌پردازی‌ها بر این اساس شکل می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین مبانی واقع‌گرایی، شناخت‌گرایی اخلاقی است.

بنابراین باید ابتدا به بحث شناخت‌گرایی در حوزه اخلاق پرداخت. در این بخش از نوشتار مسئله شناخت‌گرایی و سپس ناشناخت‌گرایی را از نظر خواهیم گذراند.

۲-۲. ناشناخت‌گرایی اخلاقی

پنداشته می‌شوند. معرفت‌شناسان هر دو دیدگاه مبنایگروی و انسجام را ذیل عنوان درون‌گرایی قلمداد می‌کنند.

معرفت‌شناسان معتقدند، برای معرفت به امری، باید باور ما در باب آن، صادق باشد. از این‌رو، به‌عنوان مثال اگر کسی بداند که رئیس‌جمهور بعدی ایالات متحده امریکا حداقل ۱ میلیون دلار دارایی خواهد داشت؛ لذا باید صادق باشد فردی که رئیس‌جمهور بعدی امریکا می‌شود، اقلأً ۱ میلیون دلار دارایی داشته باشد. با این حال اگر فردی که رئیس‌جمهور بعدی می‌شود، در عالم واقعیت دست‌کم ۱ میلیون دلار نداشته باشد؛ پس این فرد نمی‌داند که رئیس‌جمهور بعدی ۱ میلیون دلار دارایی خواهد داشت. بنابراین اگر او ادعای معرفت دارد، معرفت او کاذب خواهد بود (لرر، ۱۹۹۲، ص ۹). از این‌رو، آنچه که صادق نباشد، قابل شناخت نمی‌باشد. آن زمان که می‌پنداریم چیزی را می‌دانیم، سپس بعداً می‌فهمیم که آن چیز نادرست بوده و وجود نداشته؛ می‌گوییم: من آن را باور داشتم. ولی این جمله این معنا را نمی‌رساند که آن را می‌دانستم. به تعبیر دیگر، آنگاه که با قطعیت عنوان می‌کنیم که من فلان چیز را می‌دانم، دیگران این نتیجه‌گیری را می‌کنند که من مطمئن هستم که آن نادرست نیست؛ بلکه واقعاً صادق است (آئودی، ۱۹۹۸، ص ۲۱۴).

بنابراین در حیطه شناخت، اگر شرط صدق در شناخت ما فروکاهیده شود؛ یعنی در صدق آن ابهام به‌وجود آید و یا صدق آن به‌نحو کلی از میان برود، معارف ما دیگر شناخت نیست؛ بلکه صرفاً شکلی از باور قلمداد می‌شود. لذا دست‌کم در این وهله باید معرفت را باوری صادق بنامیم (همان، ص ۲۱۵).

قدیمی‌ترین و همچنین پرهوادارترین دیدگاه پیرامون صدق گزاره‌ها، دیدگاه مطابقت است. چنانکه بیان شده اولین بار/ارسطو در اثر خود، *متافیزیک* کتاب چهارم (گاما)، این نظرگاه را بیان کرده است. البته شواهدی از *افلاطون* نیز وجود دارد مبنی بر اینکه وی نیز این نظریه را داشته است (ر.ک: محمدزاده، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸-۵۸). ارسطو درباره چستی صدق و کذب بیان می‌دارد: «ما بایستی بیان داریم که صدق و کذب چیست؛ چراکه گفتن اینکه «موجود»، نیست یا «ناموجود»، هست، کذب است؛ ولی اینکه «موجود»، هست و «ناموجود»، نیست، صدق است؛ همچنانکه کسی که بگوید چیزی هست یا نیست، یا راست می‌گوید یا دروغ. اما نه درباره «موجود» گفته می‌شود که نیست و نه درباره «ناموجود» گفته می‌شود که هست» (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۱۱۹).

ناشناخت‌گرایان بر این باورند که سؤالاتی که مرتبط به امور واقع‌اند با سؤالاتی که مرتبط با امور ارزشی‌اند، تفاوت‌های بسیاری دارند. امور ارزشی را جهان ما، به آن نحو که هست، متعین نمی‌کند؛ چراکه ارزش را در جهان نمی‌توان پیدا کرد. در تبیین کامل جهان، از هیچ‌یک از ویژگی‌های ارزشی، مانند زیبایی یا شر، چیزی به میان نخواهد آمد. داوری‌های اخلاقی ما، عقابدی پیرامون چگونگی جهان نیست؛ بلکه پاسخ‌هایی احساسی است به جهان، به‌گونه‌ای که می‌پنداریم، در واقع باشد. بنابراین آنها نمی‌توانند صادق یا کاذب باشند. دیدگاه ناشناخت‌گرایی تأکید می‌ورزد که مردم آنگاه که احکام اخلاقی پدید می‌آورند، کاری غیر از پیروی از امیال و احساسات خود انجام نمی‌دهند. براساس این نظرگاه، واقعیت‌های اخلاقی وجود ندارند. به‌عنوان مثال اینکه بیش از یک میلیون سقط جنین در آمریکا از سال ۱۹۷۳ به‌بعد صورت پذیرفته است، یک واقعیت است؛ اما اینکه این مسئله امر خوبی است یا بد، واقعیت نیست (همان، ص ۴۰).

۲-۳. نظریه‌های صدق و مسئله مطابقت در شناخت‌گرایی

معرفت‌شناسان آنگاه که معرفت را تعریف می‌کنند، آن را «باور صادق موجه» می‌نامند (گری لینگ و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۸). در نظرگاه رایج و متداول باور صادق را به‌تنهایی معرفت نام نمی‌نهد؛ بلکه باور صادقی که همراه دلیل باشد معرفت می‌نامند. این تفاوت را اولین بار *افلاطون* در رساله «منون»، ذیل نظریه معرفت‌شناختی دیگری، به‌نام نظریه تذکر، مطرح کرد (هاملین، ۱۳۷۴، ص ۹). آنچه حائز اهمیت است اینکه شناخت‌گرایانی که معتقدند گزاره‌های اخلاقی را توان شناختن هست، باید روشن کنند که در بین نظریه‌های صدق و توجیه معرفت کدام‌یک را باید انتخاب کنند؟

معرفت‌شناسان پیرامون شرط دوم معرفت، یعنی شرط صدق، سه دیدگاه را به‌عنوان معیار صدق قلمداد می‌کنند که عبارتند از:

۱. نظریه مطابقت؛ ۲. نظریه انسجام؛ ۳. نظریه عمل‌گروانه.
- پیرامون شرط سوم، یعنی توجیه معرفت نیز، آنان برای معیار آن، چند دیدگاه را بیان می‌کنند:

۱. نظریه مبنایگروی؛ ۲. نظریه انسجام؛ ۳. نظریه برون‌گرایی.
- این دیدگاه‌های سه‌گانه، اهم نظریه‌ها درباره توجیه معرفت

ذهنی به‌عنوان موصوف واقعی صدق، سخن به میان می‌آورند (ر.ک: شریفی، ۱۳۸۶). چیزی که فلاسفه پیرامون آن با یکدیگر موافقت دارند این است که موصوف صدق، گزاره است؛ اما اینکه این گزاره جمله خبری، ابدی، باور و یا صورت ذهنی است، یا اینکه این‌گونه نیست؛ در بین فیلسوفان اختلاف دیدگاه مشاهده می‌شود. دیدگاه مطابقت نیز همچون سایر دیدگاه‌های فلسفی از نقد منتقدان مصون نبوده است. دو نقد عمده را به این دیدگاه وارد ساخته‌اند که هر دو به‌گونه‌ای به رابطه بین مطابق و مطابق مرتب است.

نقد نخست پیرامون این دیدگاه این نکته است که نسبت مطابقت، دو طرف نامتوازن و مختلف دارد. در یک‌سو از نسبت مطابقت، چیزی است از جنس باور؛ و در طرف دیگر این نسبت، چیزی است از جنس واقعیت. باور در پیکره، ارتباط و نوع شکل‌گیری، تابع احوالات و ویژگی‌های ذهن باورنده است؛ به عبارتی ذهن باورنده اگر اراده کند با یک گزاره ارتباط برقرار کند و آن را بفهمد، باید به حالت ویژه‌ای نائل آید. از سوی دیگر، هر واقعیت خاص در ساختار، ارتباطات و شکل‌گیری، وابسته شرایط عینی و خارجی است (شمس، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸-۱۰۹).

اکنون با این اوصاف، آیا صحبت کردن درباره مطابقت، اساساً عقلانی به‌نظر می‌آید؟ آیا همانند این نیست که بخواهیم شیرینی چیزی را با ترشی چیز دیگر بسنجیم؟

نقد دوم این مسئله است که دیدگاه مطابقت از زمره نظرگاه‌هایی محسوب می‌شود که صدق را به امری ورای باور که همان واقعیت باشد، مرتبط می‌سازد. همین مسئله سبب می‌گردد که این دیدگاه، صدق را متخذ از مطابقت باور با امری ورای خود، یعنی واقعیت بداند. این موضوع، همیشه دو نتیجه را در پی خواهد داشت:

اول) این امکان که چیزی صادق باشد؛ اما هیچ‌گاه کسی آن را باور نداشته باشد.

دوم) امکان اینکه چیزی کاذب باشد، ولی علاوه بر این موضوع، همگان آن را باور داشته باشند (همان).

وجود این دو امکان است که دیدگاه مطابقت را با چالش روبه‌رو می‌سازد. در این دیدگاه بر تمایز ذهن و عین پافشاری می‌شود؛ ولی هر مقدار بر این تمایز اصرار شود، به‌همان مقدار چالش بیشتر خواهد شد. اگر ذهن و عین تا این مقدار از هم منفصل و متمایز هستند، چگونه می‌توان از مطابقت و ارتباط آنها سخن راند؟ این سؤال و

براین اساس / ارسطو مسئله صدق و کذب را به چگونگی وجود داشتن یا وجود نداشتن اشیا برمی‌گرداند. از این‌رو، در باور او هر چیزی که در عالم واقع موجود باشد، صادق است و هر چیزی که در عالم واقع موجود نباشد، کاذب است. بنابراین چیستی و معیار صدق هر گزاره‌ای عالم خارج از ذهن، یعنی عالم واقعیت است.

این دیدگاه، پیروان بسیاری در تفکر فلسفی مغرب‌زمین داشته است. کسانی همچون جان لاک در قرن هفدهم و یا برتراند راسل و جی‌ای مور در قرن بیستم، از زمره هواداران این دیدگاه محسوب می‌شوند؛ اگرچه که در بیان و شیوه نگاه به آن متفاوت عمل کرده‌اند (ر.ک: موسوی، ۱۳۸۲، ص ۸۹-۱۱۰).

فیلسوفان مسلمان نیز همچون ارسطو، از این دیدگاه دفاع کرده‌اند. این نظرگاه چند عنصر مهم را در خود جای داده است:

۱. اولین نکته این است که واقعیتی خارج از ذهن موجود است. به بیان دیگر، ماده‌ای خارجی و مستقل از ذهن وجود دارد که پیش از تجربه محسوب می‌شود؛ بدون اینکه به آن معتقد باشیم و یا اینکه آن را رد کنیم (آتودی، ۱۹۹۸، ص ۲۳۹).

۲. نکته بعد، این مسئله است که صدق عقاید ما که عموماً براساس مشاهده‌اند، متعلق به یک واقعیت خارجی هستند که در این چرخش، خود آن واقعیت متکی به عقاید ما نیست. از این‌رو، به‌طور کلی، صدق عقاید متکی به ذهن نیست. اگر صدق متکی به ذهن نباشد و یا دست‌کم، در امور حسی و مبتنی بر مشاهده به این نحو نباشد؛ ما نوعی باور به رئالیسم را در خود داریم (همان).

۳. گزاره‌ای صادق است که با عالم واقع مطابقت داشته باشد. این واقعیت همان امور خارج از ذهن ما محسوب می‌شوند. اگر مایل باشیم دیدگاه مطابقت را به شکل قیاسی بیان کنیم به‌نظر می‌آید این تعبیر شایسته باشد:

p صادق است اگر و تنها اگر p باشد. به‌عنوان مثال «چمن سبز است» اگر و تنها اگر «چمن سبز باشد» (همان، ص ۲۳۹-۲۴۰).

از جمله مسائلی که در این دیدگاه معمولاً از آن سخن به‌میان می‌آید، موصوف صدق، یا امری است که وصف صدق به آن متصف می‌گردد. نظرات پیرامون این مسئله بین فیلسوفان متفاوت است؛ مثلاً تارسکی جمله خبری و کو/این جمله ابدی را به‌عنوان موصوف واقعی صدق می‌پندارند؛ اما برتراند راسل، باور را موصوف صدق می‌پندارد و از طرف دیگر، فیلسوفان اسلامی از قضیه معقوله یا وجود

و اجتماعات بزرگ دانسته و عقیده دارند اصول اخلاقی بر مبنای پذیرش اجتماعی - فرهنگی توجیه‌پذیر است (جوادی و سلاطین، ۱۳۹۱).

ذکر این نکته ضروری است که سه نوع نسبی‌گرایی در اخلاق وجود دارد که در طول یکدیگر قرار دارند:

الف. نسبی‌گرایی توصیفی

نسبی‌گرایی توصیفی به این معناست که فرهنگ‌ها یا اشخاص مختلف، اصول اخلاقی مبنایی مختلفی دارند که حتی ممکن است مواقعی این اصول اخلاقی باهم متضاد باشند. برای اثبات این شکل از نسبی‌گرایی می‌توان به اختلاف سنت‌ها و باورهایی که در سرتاسر عالم و حتی درون یک جامعه وجود دارد، استناد کرد. اهمیت نسبی‌گرایی توصیفی به این سبب است که بعضی آن را از ادله اثبات نسبی‌گرایی هنجاری و فرااخلاقی می‌پندارند. این شکل از نسبی‌گرایی بیانگر تفاوت‌ها و اختلافات اخلاقی مورد ادعاست و اگر نتواند خود را به اثبات برساند، اثبات نسبی‌گرایی اخلاقی در سایر موارد با دشواری روبه‌رو خواهد شد.

ب. نسبی‌گرایی هنجاری

این شکل از نسبی‌گرایی دربردارنده‌ی گونه‌ای از مدعاهای هنجاری و یا ارزش‌های غیرتجربی با این معناست که شیوه‌های اندیشه یا سنجه‌های استدلال، تنها در ارتباط با یک ساختار درست یا نادرست، صادق یا کاذب هستند. از این رو، امکان ندارد اصول اخلاقی به‌سادگی مورد سنجش واقع شوند؛ بلکه ارزش‌های واقعی اخلاقی صرفاً در قیاس با ساختارهای اخلاقی قابل ادراک خواهند بود. آنچه برای یک فرد یا جامعه ارزش‌پنداشته محسوب می‌شود، چه‌بسا برای فرد یا اجتماعی دیگر بی‌ارزش و یا حتی ضد ارزش تلقی گردد.

ج. نسبی‌گرایی فرااخلاقی

براساس این نظرگاه، در بین اندیشه‌های اخلاقی که اختلاف‌های مبنایی و اساسی دارند، بیش از یک اندیشه می‌تواند واجد حقیقت یا بهترین توجیه باشند. بر مبنای رویکرد افراطی، تمامی اندیشه‌ها درست و دارای بهترین توجیه هستند. مبتنی بر این شکل از نسبی‌گرایی نمی‌توان هیچ نظام اخلاقی را معتبر و دیگر نظام‌ها را نا معتبر پنداشت. این نظرگاه مدعی است که در مورد احکام اخلاقی

سؤالاتی از این دست را باید با بررسی عمیق‌تر و موشکافانه‌تر پاسخ داد؛ که در این مقال نمی‌گنجد.

نتیجه اینکه، دیدگاه مطابقت، صدق یک گزاره را وابسته واقعیت آن گزاره می‌داند؛ یعنی اگر در عالم خارج از ذهن، گزاره «هوا بارانی است» را سنجیدیم و واقعاً هوا بارانی بود؛ لذا به صدق گزاره «هوا بارانی است»، اذعان می‌کنیم. از این رو، شناخت‌گرایان و واقع‌گرایان در حوزه اخلاق، صدق گزاره‌های اخلاقی را باید در مطابقت بجویند؛ زیرا معرفت‌شناسان، صدق یک گزاره را فرع بر وجود آنها می‌دانند؛ یعنی اگر یک چیزی وجود داشته باشد، می‌تواند صادق باشد.

۳. عواقب ناواقع‌گرایی اخلاقی

اکنون که واقع‌گرایی در حوزه اخلاق مورد بررسی قرار گرفت؛ لازم است به بررسی نتایج ناواقع‌گرایی در حوزه اخلاق بپردازیم، تا مشخص شود ناواقع‌گرایی در حوزه اخلاق چه پیامدهایی را در پی خواهد داشت. آنچه مشخص است اینکه همان‌گونه که واقع‌گرایی در اخلاق نتایجی را به همراه دارد، قطعاً عکس آن، یعنی ناواقع‌گرایی نیز می‌تواند در حوزه اخلاق نتایجی داشته باشد که در این بخش به آن خواهیم پرداخت.

۳-۱. افتادن در دام نسبییت

مدعای نسبی‌گرایان این است که گزاره‌های اخلاقی از سنخ الگوی x هستند؛ به این معنا که در همه حالات به‌نحو متغیر وابسته پیدا می‌شوند. بدین‌سان می‌توان نسبی‌گرایی اخلاقی را نظریه‌ای تلقی کرد که تأکید می‌ورزد بر اینکه خوبی و بدی افعال اخلاقی از فردی به فرد دیگر یا از جامعه‌ای به جامعه دیگر متغیر است و هیچ سنجه مطلق و جهانشمولی که برای انسان الزامی محسوب شود، در هیچ بخشی از تاریخ موجود نبوده است. رد وجود سنجه مطلق و دارای کلیت، این نکته را در پی دارد که اعتبار تمامی اصول اخلاقی، یا متکی به ساختارهای واقعی مانند فرد، جامعه، فرهنگ، دین، قانون و... است؛ یا منسوب به ساختارهای تصویری است. در دیدگاه‌های نسبی‌گرایان دو نظر را می‌توان از هم متمایز ساخت:

اول. نظریه عده‌ای که نسبی‌گرایی اخلاقی را تا آنجا پذیرفته‌اند که برای هر شخص، معیار خاصی مدعی شده و معتقدند تمامی اصول اخلاقی با پذیرش یک‌یک اشخاص قابل توجیه می‌شوند.

دوم. دیدگاه آنان که نسبییت اخلاقی را بر مبنای تمدن‌ها، فرهنگ‌ها

است. یعنی در این جمله که «همه باید از دستورات خداوند اطاعت کنند»، اعتبار بایدهای اخلاقی دیگر وابسته به این «باید» اصلی است. اما خود این «باید» اصلی هیچ توجیهی نداشته و درواقع معتبر نیست؛ چون یا باید بگوییم که به توجیه نیاز ندارد یا با خودش توجیه می‌شود و یا جمله دیگری آن را توجیه می‌کند. اما هیچ کدام از این صور، قابل قبول نیست؛ چون اولاً، هیچ جمله‌ای را نمی‌توان بدون توجیه پذیرفت؛ ثانیاً، توجیه آن به واسطه خودش به دور باطل منجر می‌شود؛ ثالثاً، توجیه آن به واسطه جمله‌ای دیگر، دو حالت دارد: یا آن جمله «باید» اصلی تری است و یا از جنس «هست» هاست؛ درحالی که بنا به فرض، «باید» اصلی تر وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد به تسلسل منجر می‌شود؛ و طبق نظریه ناواقع‌گرایی «باید» در «هست» نیز ریشه ندارد. نتیجه اینکه خود آن «باید» اصلی امری بدون توجیه بوده و بدون لحاظ واقع‌گرایی هیچ ارزش و لزومی پدید نمی‌آید (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۱۲۵-۱۲۶؛ برای مطالعه بیشتر این دیدگاه ر.ک: محمدی پیرو و شریفی، ۱۳۹۰).

از این رو، ناواقع‌گرایان می‌بایست به نتایج و لوازم سخن خود واقف و آگاه باشند و نتایج زیان‌بار آن را به‌درستی بشناسند و در نتیجه به تبعات آن بیندیشند و صد البته پاسخگوی این ادعا و نتایج آن باشند.

نتیجه‌گیری

واقع‌گرایی در حوزه اخلاق، صرفاً یک دیدگاه در میان دیدگاه‌های متعدد و بعضاً متضاد در مسائل اخلاقی نیست؛ واقع‌گرایی اخلاقی و در مقابل آن، غیرواقع‌گرایی اخلاقی، سراسر زندگی بشر را دربر می‌گیرد و باور به هر کدام از آنها می‌تواند نگاه انسان را به خود، جهان و انسان متفاوت کند.

یک واقع‌گرای اخلاقی مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی را واقع‌نما می‌داند؛ یعنی از واقعیتی ورای خود گزارش می‌دهد. در مقابل، غیرواقع‌گرایان به چیزی ورای مفاهیم اخلاقی معتقد نیستند. مفاهیم اخلاقی از سنخ معقولات ثانی فلسفی هستند؛ یعنی در خارج وجود مستقل ندارند؛ اما منشأ انتزاع دارند. برخلاف معقولات اولی و معقولات ثانی منطقی که اولی در خارج وجود مستقل دارد و دومی صرفاً در ذهن وجود دارد.

واقع‌گرایی اخلاقی به مبانی‌ای نیز مبتنی است که مهم‌ترین آنها شناخت‌گرایی است. طبیعتاً شناخت‌گرایان که باور به مفاهیم اخلاقی

اصلی، روش معقول و معتبری برای توجیه عقلانی یکی در مقایسه دیگری وجود ندارد؛ لذا امکان دارد دو حکم اصلی و متعارض، مثل خوبی عدالت و بدی آن، دارای اعتبار واحدی پنداشته شوند (همان).

۳-۲. بی‌معنایی احکام اخلاقی

به نظر می‌رسد در صورتی که به واقع‌گرایی مفاهیم و احکام اخلاقی معتقد نباشیم، گونه‌ای بی‌معنایی احکام اخلاقی را ترویج کرده‌ایم. به تعبیر دیگر، چون که انسان‌ها با عالم واقعیت سروکار دارند؛ و از سویی، در حیطه‌های سیاست، اقتصاد و اجتماع بر مبنای واقعیات زندگی می‌کنند؛ اگر احکام اخلاقی را دارای واقعیت ندانیم، راه را برای هرگونه فعل و تصمیم غیر اخلاقی در این موارد گشوده‌ایم. لذا اگر شخص خود را واجد محدودیت در حیطه احکام اخلاقی نپندارد، امکان دارد در حیطه‌های گفته شده به فعل غیراخلاقی روی بیاورد و بنیاد جامعه را به واسطه احکام غیراخلاقی دچار اشکال کند (خواص و دیگران، بی‌تا، ص ۴۹-۵۰).

۳-۳. بی‌معنایی تلاش مصلحان و انبیاء

در سراسر تاریخ بشر، مصلحان و انبیاء الهی همه کوشش خود را به کار گرفته‌اند تا انسان‌ها را از جهل دور کنند و به مکارم اخلاق نزدیک کنند. همه انبیاء بر اخلاق و حضور و اعمال آن در زندگی انسان تأکید کرده‌اند؛ چنان که پیامبر اسلام ﷺ در باب بعثت خود از تعبیر «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یاد می‌کند، که نشان‌دهنده اهمیت اخلاق در زندگی بشر است.

بنابراین اگر مفاهیم و احکام اخلاقی را فاقد واقعیت بدانیم، در نتیجه تلاش همه انبیاء و مصلحان را زیرسؤال برده‌ایم و اساساً ارسال رسل را بی‌بهره تلقی کرده‌ایم.

علاوه بر موارد گفته شده، ناواقع‌گرایی با اقسام گوناگونی که دارد، اعتبار احکام اخلاقی را به یکی از چند چیز می‌داند: دستور، احساس، قرارداد و... یعنی منشأ لزوم و ارزش اخلاقی را یکی از آن چند چیز دانسته و احکام اخلاقی را به وسیله آنها توجیه می‌کنند. پس باید خود دستور، احساس و قرارداد امری معتبر و اجتناب‌ناپذیر باشند؛ یعنی بایدهای فرعی حاصل از دستور، احساس و قرارداد ناظر به «باید»ی اصلی است. برای مثال، بنا بر نظریه امر الهی، تنها دستورهای خداوند معتبر هستند و توجیه اعتبار آن دستورات به واسطه یک «باید» اصلی

و صدق و کذب گزاره‌ها را می‌پذیرند، از ورطه ناواقع‌گرایی به‌دورند. ناواقع‌گرایی عواقب نادرست و در عین حال خطرناکی به لحاظ اجتماعی و اخلاقی در پی دارد؛ چنان‌که می‌تواند زیربنای اخلاق را در هم ریزد و پای‌بندی انسان به حد و حدود اخلاقی را دچار چالش سازد.

منابع

ارسطو، ۱۳۸۵، *متافیزیک*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، چ چهارم، تهران، حکمت.

جوادی، محسن و مصطفی سلاطین، ۱۳۹۱، «گزارش و تحلیل دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی درباره نسبی‌گرایی اخلاقی»، *اخلاق و حیاتی*، ش ۱، ص ۱۰-۷۳.

حسینی، سیداکبر، ۱۳۸۱، «چیستی واقع‌گرایی اخلاقی»، *معارف*، ش ۸، ص ۴-۱.

خواص، امیر و دیگران، بی‌تا، *فلسفه اخلاق*، با تأکید بر مباحث تربیتی، قم، معارف.

دباغ، سروش و ابوالفضل صبرآمیز، ۱۳۹۱، «واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی و موضع اخلاقی کانت»، *اندیشه دینی*، ش ۴۲، ص ۵۷-۳۷.

شریفی، احمدحسین، ۱۳۸۶، «موصوف صدق در نظریه مطابقت»، *معرفت فلسفی*، ش ۳، ص ۱۲۶-۷۳.

شمس، منصور، ۱۳۸۷، *آشنایی با معرفت‌شناسی*، چ دوم، تهران، طرح نو. فارابی، ابونصر، ۱۴۰۸ق، *المنطقیات*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

گری لینگ، ای سی... و دیگران، ۱۳۸۰، *نگرش‌های نوین در فلسفه*، ترجمه یوسف دانشور، قم، طه.

لگنهاوسن، محمد، ۱۳۹۴، «اخلاق دینی و واقع‌گرایی اخلاقی»، ترجمه علی فتوتیان و مهدی صدقی، *اخلاق و حیاتی*، سال پنجم، ش ۲، ص ۶۴-۲۷.

محمدزاده، رضا، ۱۳۸۲، «نظریه معرفت»، *اندیشه حوزه*، ش ۴۱ و ۴۲، ص ۱۰۸-۵۸.

محمدی پیرو، احمد و احمدحسین شریفی، ۱۳۹۰، «نقش واقع‌گرایی در اخلاق کاربردی»، *معرفت اخلاقی*، ش ۴، ص ۱۵۰-۱۲۳.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۲، *آموزش فلسفه*، تهران، نشر بین‌الملل. مصباح، مجتبی، ۱۳۸۵، *بنیاد اخلاق*، *روشی نو در آموزش فلسفه اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مک ناوتن، دیوید، ۱۳۸۰، *بصیرت اخلاقی*، ترجمه محمود فتحعلی، قم؛ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

هاملین، دیوید، ۱۳۷۴، *تاریخ معرفت‌شناسی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Audi, Robert, 1998, *Epistemology; a contemporary introduction to the theory of knowledge*, London and New York, Routledge.

Lehrer, Keith, 1992, *Theory of knowledge*, London, Routledge.